**جلسه 12-124**

**‌شنبه - 22/07/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در مسئله اولی از احکام اوقات بود که صاحب عروه گفت: ظن به دخول وقت معتبر نیست مگر در حال عذر.

صاحب حدائق گفت که در مدارک می‌‌گوید لااعلم فیه مخالفا، ولی این‌طور نیست، ظاهر کلام شیخ مفید و شیخ طوسی این است که اکتفاء کردند به ظن در دخول وقت.

ی‌آیعبارت مرحوم شیخ مفید این است که برای دخول وقت باید تحصیل ظن بکند به دخول وقت، این روایت را که اذا صلیت و انت تری انه دخل الوقت شیخ مفید این‌جور ترجمه کرده: من صلی و هو یظن انه دخل الوقت.

مرحوم شیخ طوسی هم در نهایه تعبیرش این است که باید یا تحصیل علم بکنیم به دخول وقت یا ظن متاخم به علم. مطلق ظن را نمی‌گوید ایشان، ظن متاخم به علم را می‌‌گوید.

تعبر شیخ مفید و شیخ طوسی را بخوانم.

شیخ مفید می‌‌گوید من ظن ان الوقت قد دخل فصلی ثم علم بعد ذلک انه صلی قبله اعاد الصلاة.

مرحوم صاحب حدائق گفته پس معلوم است که ظن معتبر است به نظر ایشان.

ولی این خلاف ظاهر است. چون ظاهر این است که ایشان ظن را به کار برده در اعتقاد مخالف واقع. گاهی تعبیر می‌‌کنند به ظن می‌‌خواهند بگویند گمان می‌‌کرد این‌طور است یعنی اشتباه است، ‌کسی که جهل مرکب داشته باشد، نماز بخواند بعد معلوم می‌‌شود وقت داخل نشده بود، می‌‌گوید آقا! گمان می‌‌کردم وقت داخل شده، این تعبیر عرفی است، نمی‌خواهد بگوید من ظن به معنای احتمال راجح دادم و نماز خواندم، من گمان می‌‌کردم وقت شده بلند شدم نماز خواندم، ‌این یعنی جهل مرکب و لذا این عبارت شیخ مفید در مقنعه ظهور ندارد در احتمال راجح که صاحب حدائق معنا می‌‌کند.

مرحوم شیخ طوسی در نهایه هم می‌‌گوید که باید یا علم به دخول وقت داشته باشیم أو یغلب علی ظنه ذلک، ظن غالب. ظن غالب همان اطمینانی است که ما می‌‌گوییم. این هم به معنای مطلق نیست.

ولی بهرحال صاحب حدائق حرف خودش که هست لااقل، خودش می‌‌گوید ظن به دخول وقت معتبر است وفاقا للمحقق السبزواری فی کتاب ذخیرة المعاد، ‌حالا شیخ مفید و شیخ طوسی این‌جور نگویند. استدلال ایشان یکی به روایت اسماعیل بن رباح بود: اذا صلیت و انت تری انه دخل الوقت. روایت می‌‌گوید اگر نماز شروع کردی بخوانی و انت تری انه دخل الوقت فان دخل الوقت فانت فی الصلاة اجزأک ذلک. ایشان می‌‌گوید تری یعنی تظن. خوب دقت کنید! صاحب حدائق می‌‌گوید اصلا تری اعم از علم و ظن نیست، ‌یعنی تظن. در خصوص ظن روایت اسماعیل بن رباح وارد شده. و انت تری انه دخل الوقت ثم دخل الوقت و انت فی الصلاة اجزأک ذلک یعنی اذا صلیت و انت تظن انه دخل الوقت فان دخل الوقت و انت فی الصلاة اجزأک ذلک. معلوم می‌‌شود ظن، معتبر است در دخول وقت.

اشکال به ایشان این است که آقا! تری اولا: ظاهر عرفیش یعنی تعتقد. أری تراثی نهبا یعنی اظن؟! نه، اعتقد. ثانیا: فوقش بگویید مطلق، دیگه چرا می‌‌گویید مختص به ظن است، مطلق، اعم از ظن و علم. صاحب حدائق این را نمی‌گوید، چون می‌‌خواهد مختص کند این روایت را به ظن، ‌مخصص اطلاقاتی قرار بدهد که می‌‌گوید در رابطه با دخول وقت باید تحصیل علم کرد. می‌‌گوید خب روایت گفته ظن هم کافی است. در حالی که تری اگر هم شامل ظن بشود، فوقش اطلاق دارد نه این‌که مختص بشود به ظن.

این عمده اشکال راجع به این روایت هست.

اما دلیل دیگری که صاحب حدائق ذکر کرد تمسک به روایاتی بود که راجع به اذان مؤذنین وارد شده، ایشان فرمودند که این مفید علم نیست، مفید ظن است.

خب جوابش این است که اذان مؤذنین بعدا باید بحث کنیم. برخی مثل آقای سیستانی می‌‌گویند اگر مفید وثوق و اطمینان اگر نباشد حجت نیست. و این روایاتی که راجع به اذان مؤذنین وارد شده: انهم اشد مواظبة علی الوقت، این قضیه خارجیه است. دارد می‌‌گوید بابا این مؤذن‌ها خیلی مقید هستند در رعایت وقت، یعنی اطمینان پیدا می‌‌شود از اذان این مؤذنین، انهم اشد مواظبة علی الوقت. این قضیه خارجیه بوده و وثوق حاصل می‌‌شده از اذان مؤذنین در مساجد آن زمان.

برخی می‌‌گویند نه، ‌ظاهر این روایات این است که اذان مؤذن عارف به وقت حجت است. خب این دلیل بر حجیت مطلق ظن نیست که. خصوص اذان مؤذن عارف به دخول وقت اذنش حجت باشد، این دلیل نمی‌شود بر حجیت مطلق ظن.

یک روایتی در رد کلام صاحب حدائق ذکر شده، این را عرض کنم: روایت مستطرفات سرائر هست از نوادر بزنطی از عبدالله بن عجلان. عبدالله بن عجلان ابن شهر آشوب می‌‌گوید از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام بود. اتفاقا کشی دو روایت نقل می‌‌کند، ‌روایت دومیش سندا هم تمام است، ‌دلالت بر جلالت عبدالله بن عجلان می‌‌کند. فقط مشکل سند این روایت این است که مستطرفات سرائر از نوارد بزنطی است که برخی مثل آقای خوئی می‌‌گویند سندش ذکر نشده، ‌ابن ادریس سندش را به کتب ذکر نکرده. که ما قبلا این را جواب دادیم، ‌گفتیم سند را هم ذکر می‌‌کرد، این چون تیمنا و تبرکا بود این سندها، مهم نبود؛ مهم نبود اجراء اصالة الحس است در اسنادی که ابن ادریس می‌‌دهد این کتاب را به مؤلفش، می‌‌گوید و ما استطرفناه من کتاب نوادر البزنطی.

اما متن روایت: قال ابوجعفر علیه السلام: اذا کنت شاکا فی الزوال فصل رکعتین فاذا استیقنت انها قد زالت بدأت بالفریضة. اذا کنت شاکا فی الزوال فصل رکعتین، ‌دو رکعت مستحب بخوان، ‌فاذا استقینت، ‌هرگاه یقین کردی به دخول وقت بدأت بالفریضة.

گفته می‌‌شود که این روایت می‌‌گوید که باید یقین پیدا کنی به دخول وقت. جناب صاحب حدائق! شما می‌‌گویید نخیر ظن هم کافی است؟

صاحب حدائق گفته که آقا! ما من عام الا و قد خص. به زبان حال گفته. شما در اصول این‌جور گفتید، ما من مطلق الا و قد قید، ‌خب این اطلاق قابل تقیید است. اذا کنت شاکا فصل رکعتین به عنوان نافله تا وقت داخل بشود، فاذا استیقنت بدأت بالفریضة، خب می‌‌شود اذا استیقنت أو ظننت. چون روایت اسماعیل بن رباح را ایشان گفت تری‌آی تظن، مطلق نگرفت، تری را اصلا به معنای تظن گرفت.

[سؤال: ... جواب:] سندش را بفرمایید! ... خب اگر این‌جور باشد معلوم می‌‌شود که چرا این روایت را مطرح نکردند چون فضالة أو محمد بن سنان، شاید محمد بن سنان باشد در سند کافی و لذا این روایت مستطرفات سرائر را مطرح کردند که نوادر بزنطی است از عبدالله بن عجلان.

مطلب خوبی است کلام صاحب حدائق. می‌‌گوید قابل تقیید است این اطلاق.

آقای خوئی ظاهرا خوب دقت نکرده در کلام صاحب حدائق. گفته صاحب حدائق می‌‌گوید که این روایت اصلا حکم ظن را بیان نکرده. گفته شک به دخول وقت اعتبار ندارد، علم به دخول وقت معتبر است اما ظن چطور؟ ساکت است. این‌جور نسبت داده به صاحب حدائق که صاحب حدائق می‌‌گوید ساکتة هذه الروایة عن حکم الظن، فقط بیان می‌‌کند حکم شک را و حکم یقین را. بعد آقای خوئی اشکال می‌‌کند، می‌‌گوید جناب صاحب حدائق! اولا: شک شامل ظن هم می‌‌شود. شک لغویا اعم از ظن و وهم و شک متساوی الطرفین است. ثانیا: خب مفهوم اذا استیقنت بدأت بالفریضة این است که اذا لم تستیقن لاتبدأ بالفریضة. مفهوم جمله شرطیه ثانیه این است که اگر یقین نداشتی نماز نخوان، پس ظن هم داخل در این مفهوم می‌‌شود دیگه.

خب اصلا صاحب حدائق این حرف‌ها را نگفته که. صاحب حدائق می‌‌گوید اطلاق این روایت می‌‌

گوید ظن اعتبار ندارد اما قابل تقیید است. بله این فرمایش آقای خوئی، یک آقایی به یک کسی اشکال کرد، گفتم ما کتابش را خواندیم همچون حرفی ندارد، ‌گفت درست است اگر می‌‌گفت این اشکال را داشت. حالا اگر صاحب حدائق واقعا این‌جور می‌‌گفت که این روایت عبدالله بن عجلان اصلا حکم ظن را بیان نکرد، بله اشکال آقای خوئی وارد بود که اطلاق شک شامل ظن هم می‌‌شود.

ولی آن اشکال دوم آقای خوئی که جمله شرطیه ثانیه مفهوم دارد، خب تعارض می‌‌کند با مفهوم جمله شرطیه اولی. یک وقت می‌‌گویید شک شامل ظن هم می‌‌شود قبول. اما یک وقت می‌‌گویید نه، ‌سلمنا که شک شامل ظن نمی‌شود ولی مفهوم جمله شرطیه ثانیه این است که اذا لم تستیقن لاتبدأ بالفریضة. خب آقا! اگر شک شامل ظن نشود، مفهوم جمله شرطیه اولی این است که اذا کنت شاکا فی الزوال فصل رکعتین این است که اذا لم تکن شاکا فلاتحتاج ان تصلی رکعتین. صل رکعتین یعنی انتظر. معنای صل رکعتین این است دیگه، یعنی نماز واجب را نخوان، ‌صبر کن، ‌اما بیکار هم نمان، ‌دو رکعت نافله بخوان. خب مفهومش این است که اذا لم تکن شاکا فلاتنتظر. خب اگر بناء باشد که ظن داخل شک نباشد داخل در مفهوم این جمله شرطیه اولی می‌‌شود. اذا لم تکن شاکا فلاتنتظر مطلقا و لو کنت ظانا، لاتنتظر. با مفهوم جمله شرطیه ثانیه که می‌‌گوید اذا لم تستیقن فلاتبدأ بالفریضة تعارض می‌‌کنند، ‌در مورد ظن مفهوم جمله شرطیه اولی می‌‌گوید ظن حکم شک را ندارد، انتظار لازم نیست، ‌مفهوم جمله شرطیه ثانیه می‌‌گوید ظن حکم یقین را ندارد که مجوز شروع نماز فریضه بود. تعارض می‌‌شود بین مفهوم شرط این دو جمله شرطیه.

پس یک اشکال بکنید. بگویید شک شامل ظن هم می‌‌شود، اما آقای خوئی دو اشکال می‌‌کند. می‌‌گوید هم شک شامل ظن می‌‌شود، ‌این اشکال اول. اشکال دوم این است که جمله شرطیه ثانیه مفهوم دارد. تعبیر آقای خوئی این است که مناقشه صاحب حدائق مبتنی است بر دو مطلب. دو مطلب را باید کنار هم بگذارد تا صاحب حدائق حرفش درست بیاید: یکی این‌که شک شامل ظن نشود، ‌دوم این‌که مفهوم شرط را هم منکر بشود. آقای خوئی این‌جور فرموده. می‌‌گوید صاب حدائق باید دو تا مطلب را کنار هم بگذارد تا حرفش ثابت بشود: یک بگوید شک شامل ظن نمی‌شود، دو:‌ بگوید جمله شرطیه مفهوم ندارد. می‌‌گوییم جناب آقای خوئی! اگر صاحب حدائق توانست ثابت کند که شک شامل ظن نمی‌شود و لو قائل بشود به مفهوم شرط، باز حرفش درست در می‌آید چون جمله شرطیه ثانیه مفهوم دارد بناء‌ بر مفهوم ولی جمله شرطیه اولی هم مفهوم دارد.

حالا یک وقت جمله شرطیه ثانیه با فاء به کار می‌‌رود، مرحوم استاد می‌‌فرمودند که جمله شرطیه ثانیه که با فاء به کار می‌‌رود هیچ کاره است، همه کاره آن جمله شرطیه اولی است منطوقا و مفهوما. اینجا که جمله شرطیه هیچکدام فاء ندارد. آن وقت فاء اگر باشد که به قول شما الان دیدم هست، ‌بر ضرر آقای خوئی هست چون طبق نظر استاد فاء بر سر جمله شرطیه ثانیه جمله شرطیه ثانیه را فرع می‌‌کند، ‌تابع می‌‌کند، ‌یعنی هیچ کاره است، ‌همه‌اش می‌‌شود جمله شرطیه اولی. یعنی جمله شرطیه ثانیه به نظر استاد مفهوم ندارد چون تابع جمله شرطیه اولی است.

مرحوم استاد می‌‌فرمودند که اگر روایت بگوید که اذا کان الدم اقل من الدرهم فصل فیه فاذا کان اکثر من الدرهم فلاتصل فیه، جمله شرطیه ثانیه هیچ کاره است، جمله شرطیه اولی همه کاره است که مفهوم اذا کان الدم اقل من الدرهم فصل فیه می‌‌شود اذا لم یکن اقل من الدرهم فلاتصل فیه و لو مساوی درهم باشد. جمله شرطیه ثانیه دیگه هیچ کاره می‌‌شود چون فاء دارد. اگر آقای خوئی مثل استاد می‌‌گفتند فاء جمله شرطیه ثانیه، جمله شرطیه ثانیه را هیچ کاره می‌‌کند که بیشتر به ضرر ایشان بود چون مفهوم جمله شرطیه اولی که می‌‌گوید اذا کنت شاکا فی الزوال فصل رکعتین همه کاره می‌‌شود، می‌‌شود اذا لم تکن شاکا فلایجب ان تصلی رکعتین، فلایجب ان تنتظر سواء کنت ظانا أو مستیقنا. اگر جمله شرطیه ثانیه که فاء دارد نظر استاد را بگوییم، اصلا هیچ کاره می‌‌شود، همه کاره می‌‌شود مفهوم جمله شرطیه اولی و حرف صاحب حدائق تثبیت می‌‌شود. اگر مثل آقای خوئی بگوییم فاء و واو مهم نیست، می‌‌شود تعارض بین مفهوم جمله شرطیه ثانیه با مفهوم جمله شرطیه اولی.

[سؤال: ... جواب:] باز هم به ضرر آقای خوئی است. چرا؟ برای این‌که دیگه نمی‌تواند بگوید ما به مفهوم جمله شرطیه ثانیه تمسک می‌‌کنیم، ‌تعارض کرد با مفهوم جمله شرطیه اولی. ... شما فرض این است صاحب حدائق می‌‌گوید تری یعنی تظن، خب یک اشکال به ایشان بکنید. از جهات ست که نمی‌شود به یک شخص اشکال کرد. یک اشکال به ایشان بکنید که آقا!‌ جناب صاحب حدائق! تری به معنای تظن نیست، ‌فوقش مطلق است، ‌اعم است از علم و ظن، ‌بلکه ما ادعای‌مان این است که تری یعنی تعلم، ‌ولی شما بعد از فراغ از این اشکال که تری به معنای تظن نیست، حالا باید سلمنا بکنید اشکال‌های دیگر را بکنید و الا نمی‌شود همان اشکال قبلی را تکرار کنید. صاحب حدائق وقتی گفت تری به معنای تظن هست، حالا می‌‌گوید این روایت اسماعیل بن رباح مقید این اطلاق روایت عبدالله بن عجلان است. حرفی درستی هم می‌‌زند. آقای خوئی اصلا نسبت می‌‌دهد به صاحب حدائق که صاحب حدائق می‌‌گوید این روایت عبدالله بن عجلان حکم ظن را بیان نمی‌کند. کی صاحب حدائق این را می‌‌گوید؟ بعد اشکال می‌‌کند آقای خوئی به صاحب حدائق که شک شامل ظن هم می‌‌شود که حرف درستی است. اشکال دوم که می‌‌کند می‌‌گوید بر فرض شک شامل ظن نشود اما مفهوم جمله شرطیه ثانیه که می‌‌گوید اذا استیقنت فبدأ بالفریضة این است که اذا لم تستیقن فلاتبدأ بالفریضة. ما اشکال‌مان این است: آقا! یا مبنای استاد را شما انتخاب می‌‌کنید که فاء بر سر جمله شرطیه ثانیه جمله شرطیه ثانیه را می‌‌کند فرع جمله شرطیه اولی و خودش استقلال ندارد که به نفع صاحب حدائق می‌‌شود. چون جمله شرطیه اولی مفهومش حجت می‌‌شود بلامعارض. مفهوم اذا کنت شاکا فصل رکعتین یعنی فانتظر می‌‌شود اذا لم تکن شاکا فلایجب ان تنتظر مطلقا. اذا لم تکن شاکا یک فرضش این است که ظان هستی، ‌یک فرضش این است که شاک هستی. و اگر گفتیم چه فاء چه واو در جمله شرطیه ثانیه منشأ می‌‌شود جمله شرطیه ثانیه مفهومش تعارض کند با مفهوم جمله شرطیه اولی خب این روایت در مورد ظن تعارض می‌‌کند، آن وقت آقای خوئی! چطور می‌‌خواهید استدلال کنید به این روایت بر عدم حجیت ظن. فقط یک ادعا می‌‌کنید شک شامل ظن می‌‌شود، بله، اما بحث مفهوم شرط را اینجا مطرح کردن صحیح نیست.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است شما دارید به صاحب حدائق اشکال می‌‌کنید، صاحب حدائق می‌‌گوید تری یعنی تظن. ... ما هم همین را می‌‌گوییم. آقای خوئی نسبت می‌‌دهد به صاحب حدائق که صاحب حدائق گفته این روایت عبدالله بن عجلان اصلا حکم ظن را بیان نکرده. ... آقا! آقای خوئی می‌‌گوید اصلا صاحب حدائق گفته این روایت عبدالله بن عجلان دلالت بر حکم ظن نمی‌کند بعد دو تا اشکال می‌‌کند می‌‌گوید این مبتنی بر این است که شک را شامل ظن ندانی و الا حکم ظن بیان شد، ان کنت شاکا فانتظر، ‌فصل رکعتین. خب این اشکال واردی است به این بحث که اگر صاحب حدائق می‌‌گفت شک شامل ظن نمی‌شود اشکال وارد بود. اما اشکال دوم به ایشان کرده می‌‌گوید بر فرض شک شامل ظن نشود مفهوم جمله شرطیه ثانیه می‌‌گوید اگر یقین نداشتی لاتبدأ بالفریضة، ما می‌‌گوییم این مطلب درست نیست. برای این‌که این جمله شرطیه ثانیه یا مفهوم ندارد چون با فاء به کار رفته، به نظر استاد این‌طور بود یا اگر می‌‌گویید فرق نمی‌کند کما هو ظاهر السید الخوئی چه فاء چه واو مفهوم جمله شرطیه ثانیه را از بین نمی‌برد تعارض می‌‌کند با مفهوم جمله شرطیه اولی و تساقط می‌‌کنند.

یک روایت دیگر هم هست، ‌آن را هم عرض کنیم که بر ضرر صاحب حدائق استفاده می‌‌شود. روایت علی بن مهزیار:‌ لاتصل فی سفر و لا حضر حتی تتبینه. راجع به طلوع فجر است. می‌‌گوید تا تبین نکنی طلوع فجر را نباید نماز بخوانی.

گفتند تبین یعنی علم. جناب صاحب حدائق! این روایت می‌‌گوید باید علم پیدا کنی به طلوع فجر.

سند روایت ما سعی کردیم تصحیحش کنیم. چون دو تا سند دارد: یکی سهل بن زیاد در آن هست، یکی الحصین. الحصین بن ابی الحصین. ما گفتیم دو تا سند انسان وثوق پیدا می‌‌کند، ‌یکی سهل بن زیاد دارد، ‌یکی الحصین بن ابی الحصین. وثوق پیدا می‌‌کند انسان به این حدیث. وانگهی حصین بعید نیست همانی باشد که شیخ در رجالش ترجمه‌اش کرده. گفته ابو الحصین بن الحصین. در این سند الحصین ابن ابی الحصین هست، ‌در رجال ابی الحصین ابن الحصین هست. خیلی بعید است این‌ها دو نفر باشند. با یک أب اینور شدن و آنور شدن بخواهند دو نفر باشند خیلی بعید است، این اسم‌های نامأنوس، آن هم دو نفر داشته باشیم، هر دو از اصحاب امام جواد علیه السلام، الحصین ابن ابی الحصین، ‌ابی الحصین ابن الحصین، خیلی بعید است. و لذا شیخ توثیقش کرده.

اما مشکل دلالت این روایت: اولا: صاحب حدائق ممکن است جواب بدهد، ‌بگوید حتی تبینه یعنی حتی یتبین خیط الابیض فی الافق. بحث علم شخصی من نیست؛ بحث لیالی مقمره بود، بحث شب‌هایی بود که ابری بود. می‌‌گوید خلاصه طلوع فجر کاذب داریم، ‌طلوع فجر صادق داریم، بعد حضرت فرمود که فلاتصل فی سفر و لا حضر حتی تبینه یا حتی تتبینه، یعنی در افق محسوس بشود طلوع فجر. شاید بخواهد نفی کند وجود آن بحث لیالی مقمره که قبال مطرح بود. و لذا امام به این روایت استدلال کرده که باید در لیالی مقمره صبر کنیم هوا روشن بشود. بحث روشنی هوا است نه بحث این‌که من علم دارم یا ظن دارم.

[سؤال: ... جواب:] نه. حتی یتبین لکم الخیط الابیض یعنی در افق خیط ابیض شکل بگیرد.

ممکن است شما بگویید که اطلاق حتی تبین، ‌حتی تتبین، می‌‌گوید باید شما هم علم پیدا کنید. خب صاحب حدائق می‌‌گوید ما من مطلق الا و هو قابل للتقیید. خب آن روایت و انت تری می‌‌گوید و انت تظن. می‌‌شود حتی تبینه بعلم أو ظن. تقیید می‌‌خورد.

بله، ‌اشکال به این‌که و انت تری به معنای و انت تظن نیست اشکال واردی است اما این اشکال‌های بعدی را ما نمی‌توانیم زیر بارش برویم.

روایت علی بن جعفر که سندش کتاب علی بن جعفر است که بعدا ان‌شاءالله به مناسبت عرض خواهیم کرد، ‌صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر نقل می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی هر جا صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر نقل کند می‌‌گوید صحیحة‌ علی بن جعفر. و رواه علی بن جعفر فی کتابه. ... بخوانید بعدش وسائل را. شهید اول می‌‌گوید ابی قرة عن علی بن جعفر، صاحب وسائل ذیلش می‌‌گوید و رواه علی بن جعفر فی کتابه. آقای خوئی می‌‌گوید هرکجا صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر نقل کند سند دارد به این کتاب، سند حسی دارد. ما اشکال کردیم گفتیم صاحب وسائل سندش تیمنی و تبرکی است. یک سند کلی دارد، ‌تطبیقش می‌‌کند بر کتاب‌هایی که در بازار پیدا کرده. این کتاب علی بن جعفر هم در بازار پیدا کرده. و کتاب علی بن جعفر از کتب مشهوره در زمان صاحب وسائل نبوده. و لذا می‌‌شود جزء کتب نادره. مثل کتب اربعه نیست که رواج داشته در زمان صاحب وسائل، چون زمان صاحب وسائل با الان خیلی اختلاف ندارد، ‌نسخ خطی در آن زمان بعدا هم مانده. خود نسخه صاحب وسائل بسیاری از نسخ ایشان الان موجود است، بعضی به خط ایشان است، ‌یک سری از کتاب‌ها که نسخه صاحب وسائل بوده الان موجود است، ‌به خط صاحب وسائل برخیش موجود است. و لذا کتب مشهوره اگر بود ما قبول می‌‌کردیم، جزء کتب غیر مشهوره است اشکالش این است.

روایت علی بن جعفر این است که اذان را شنید نماز خواند امام می‌‌فرماید تا یقین نکند به دخول وقت حق ندارد نماز بخواند که به صاحب حدائق اشکال کردند که صاحب حدائق! شما می‌‌گویید ظن کافی است این روایت می‌‌گوید تا یقین نکردی به دخول وقت نمی‌توانی نماز بخوانی. لایصلی حتی یعلم انه قد طلع الفجر.

صاحب حدائق جواب داده گفته که این روایت که معارض با روایات کثیره است که می‌‌گوید اذان مؤذنین معتبر است. نمی‌شود به این روایت عمل کنیم. این روایت می‌‌گوید اذان مؤذن معتبر نیست بر خلاف روایات کثیره.

خب این مطب صاحب حدائق را اشکال کردیم، ‌گفتیم در این روایت که ندارد اذان مؤذنین. دارد یسمع الاذان شاید همسایه‌اش دارد اذان می‌‌گوید او که نمی‌شود اذان مؤذنین که شغلش مؤذنی است که عارف است به اوقات. آنی که اذان مؤذن معتبر است اذان مؤذن عارف به اوقات است. و لذا این روایت معارض نیست با روایات دیگر. این روایت می‌‌گوید صرف سماع اذان کافی نیست برای نماز خواندن باید علم به دخول وقت پیدا کنید.

ولی خب روایت هم جالب است، ‌دارد و هو یظن انه قد طلع الفجر، امام می‌‌فرمایند نخواند نماز را با این‌که ظن به دخول وقت دارد. نماز نخواند حتی یعلم انه طلع الفجر. و این از روایاتی است که بر خلاف صریح مدعای صاحب حدائق است‌، می‌‌گوید ظن کافی نیست. و هو یظن انه طلع الفجر حضرت فرمود نماز نخواند حتی یعلم انه طلع الفجر. این روایت بر خلاف نظر صاحب حدائق هست که در جلسه قبل اشاره کردیم.

کلام واقع می‌‌شود در طرق اثبات دخول وقت که یکی بینه است، ‌یکی اذان شخص عارف عدل، در عروه این‌جور گفته: شهادة عدلین أو اذان عارف العدل و فی ثبوته بخبر العدل الواحد اشکالٌ. و لذا ما اینجا سه بحث داریم: حجیت بینه از مسلمات است. ما در جزوه ادله‌اش را ذکر کردیم ولی بحث نمی‌کنیم، ‌به جزوه مراجعه کنید. عمده آن دو طریق دیگر هست: یکی خبر ثقه، ‌ببینیم ثقه‌ای می‌آید می‌‌گوید اذان شد قبول کنیم یا نه؟ دوم اذان شخص عارف به دخول وقت. این دو طریق را ان‌شاءالله در جلسه‌های آینده بحث می‌‌کنیم.